**قدوس قدوس قدوس، یهوه صبایوت**

اول ژوئنِ سال ۱۹۷۳، در حالی که خبر رویدادِ «واترگِیت» در مطبوعات پخش شده بود، چارلز کُلسِن به دیدار دوستش؛ تام فیلیپس رفت و از این گفتۀ فیلیپس، که به عیسی مسیح ایمان آورده، یکه خورد و حیران ماند. او تام را در آرامش می‌دید، در حالی که خودش در آرامش نبود. وقتی منزل دوستش را ترک نمود، از شدت گریه، حتی قادر نبود کلید را بچرخاند و ماشین را روشن کند. کُلسِن چنین می‌گوید:

آن شب با گناهم رو‌به‌رو گشتم؛ گناهی که فقط در کلک و حقۀ زشت واترگِیت خلاصه نمی‌شد؛ بلکه با گناه عمیق درونم رو‌به‌رو گشتم؛ آن شرارت و پلیدیِ نهان، که در دل همۀ انسانها وجود دارد. این رو در رو شدن، دردناک بود؛ و من نمی‌توانستم از آن بگریزم. نزد خدا فریاد برآوردم و دریافتم در مقابل آغوش او که انتظارم را می‌کشید، مرا یارای مقاومت نیست. آن شب، زندگی‌ام را به عیسی مسیح تقدیم کردم؛ و این‌گونه بود که عظیم‌ترین ماجرای زندگی‌ام آغاز گردید. (خدای پرمحبت؛ صفحۀ ۲۴۷)

**درک تازۀ چارلز کُلسِن از خدا**

در ده سال گذشته، صدها مرتبه به این رویداد اشاره شده است. ما علاقه‌مند به شنیدنش هستیم؛ چرا که بسیاری از ما در زندگی خود، و زندگی کلیسایمان، به همین توبه و ایمانی که در این رویداد می‌بینیم، بسنده کرده و قانع هستیم؛ اما چارلز کُلسِن قانع نبود. این مزدور کاخ سفید، نه فقط حاضر شد که در سال ۱۹۷۳، گریۀ توبه سر دهد؛ حتی چندین سال پس از آن دگرگونی نیز از اینکه دیدگاهش به خدا را نابسنده می‌دید، غصه‌دار بود و می‌خواست که از آن وضعیت توبه نماید. او در خشکسالی روحانی غیر معمولی به سر می‌برد (اگر شما نیز در این وضعیت هستید، دلگرم شوید! به جز شما مقدسان دیگری هم وجود داشته‌اند که درست در وسط بیابان، با خدا رو‌به‌رو شده و زندگی‌شان تغییر نموده است.) در همان دوران، دوستی به کُلسِن پیشنهاد می‌کند که مجموعه فیلمهای ضبط شدۀ آر. سی. اِسپرول را که دربارۀ قدوسیت خدا موعظه نموده است، تماشا کند. کُلسِن در کتاب تازه‌اش؛ خدای پرمحبت، چنین می‌نویسد (صفحات ۱۴-‏۱۵):

همۀ آنچه که دربارۀ اِسپرول می‌دانستم، این بود که او یک الهیدان است؛ در نتیجه، چندان شور و اشتیاقی از خود نشان ندادم؛ چون استدلالم این بود که الهیات برای کسانی است که فرصت مطالعه داشته، و غرق در مطالعه، به دور از رزمگاه نیازهای انسانی، گوشۀ عزلت می‌گزینند. اما با اصرار دوستم، سرانجام پذیرفتم که به آن موعظه‌ها گوش دهم.

در انتهای ششمین سخنرانی بود که در ترس و احترام از قدوسیت مطلق خدا، به زانو درآمدم و عمیقاً دعا کردم. آن تجربه، زندگی مرا تغییر داد؛ و کاملاً به درک تازه‌ای از خدای قدوسی رسیدم، که به او ایمان داشتم و او را می‌پرستیدم.

خشکسالی روحانی‌ام پایان یافت؛ اما چشیدن شکوه و ابهت خدا، مرا تشنه‌تر کرد تا دربارۀ او بیشتر بدانم.

سال ۱۹۷۳، کُلسِن تا آن اندازه خدا را دیده، و خود را نگریسته بود که دریابد به شدت نیازمند خدا بوده، و «به شکلی که یارای مقاومت نداشته» (به گفتۀ خودش)، به آغوش خدا آمده بود. اما چند سال بعد، چیزی شگفت‌انگیز روی داد. یک الهیدان از قدوسیت خدا سخن گفت؛ و چارلز کُلسِن می‌گوید که به زانو درآمد و «کاملاً به درک تازه‌ای از خدای قدوس رسید.» و از آن لحظه به بعد، از چیزی برخوردار شد که آن را «ذائقه برای شکوه و ابهت خدا» می‌نامد. آیا شما نیز آن‌قدر قدوسیت خدا را مشاهده کرده‌اید که برای شکوه و عظمت او، ذائقه‌ای سیری‌ناپذیر داشته باشید؟

**ایوب خدا را از نو می‌بیند**

«در زمین عُوص، مردی بود که ایوب نام داشت؛ و آن مرد کامل و راست و خداترس بود و از بدی اجتناب می‌نمود» (ایوب ۱:۱). ایوب ایماندار بود؛ مرد دعا، که کاملاً خود را وقف نموده بود؛ و به یقین، آن‌طور که باید، خدا را می‌شناخت؛ و به یقین، «برای شکوه و ابهت خدا ذائقه داشت.» اما دیری نپایید که درد و رنج و محنت، و برهوت روحانی و جسمانی از راه رسیدند؛ و در بحبوحۀ آن ظلمتی که ایوب را فرا گرفته بود، خدا در همۀ ابهت و عظمتش با او سخن گفت:

آیا داوری مرا نیز باطل می‌نمایی؟ و مرا ملزم می‌سازی تا خویشتن را عادل بنمایی؟ آیا تو را مثل خدا بازویی هست؟ و به آواز مثل او رعد توانی کرد؟ الان خویشتن را به جلال و عظمت زینت بده؛ و به عزت و شوکت ملبّس ساز . . . بر هر که متکبر است نظر کن و او را ذلیل بساز و شریران را در جای ایشان پایمال کن . . . آن‌گاه من نیز دربارۀ تو اقرار خواهم کرد که دست راستت تو را نجات تواند داد . . . پس کیست که در حضور من بایستد؟ کیست که سبقت جسته، چیزی به من داده، تا به او رد نمایم؟ هرچه زیر آسمان است، از آنِ من می‌باشد (۴۰:‏۸-‏۱۴؛ ۴۱:‏۱۰-‏۱۱).

و ایوب نیز که مانند کُلسِن، کاملاً به درک تازه‌ای از خدای قدوس رسیده بود، چنین می‌گوید:

لکن من به آنچه نفهمیدم، تکلم نمودم. به چیزهایی که فوق از عقل من بود و نمی‌دانستم . . . از شنیدن گوش، دربارۀ تو شنیده بودم، لیکن الان چشم من تو را می‌بیند. از این جهت، از خویشتن کراهت دارم؛ و در خاک و خاکستر توبه می‌نمایم (۴۲:‏۳-‏۶).

**با پشتکار و امید، در پی خدای قدوس**

آیا می‌شود در کلیسای بیت‌لحم نیز چنین چیزی روی دهد؟ بله؛ می‌شود؛ و چنین نیز شده است. اگر نشانه‌هایی از این امید و پشتکار را ندیده بودم، مصّرانه بر آن پافشاری می‌کردم؛ چرا که می‌دانم پشتکار و ثبات قدم داشتن، کلید بیداری روحانی است. اِی. جی. گُردِن در کتابش تحت عنوان «روح‌القدس در خدمات بشارتی»، صفحات ۱۳۹، ۱۴۰، چنین می‌نویسد:

هفت سال طول کشید تا کَری، نخستین کسی را که در کشور هندوستان از طریق بشارت وی ایمان آورده بود، تعمید دهد. هفت سال طول کشید تا نخستین ثمرۀ شاگردسازی جادسِن، در برمه به بار نشیند. موریسِن هفت سال زحمت و مرامت کشید تا اینکه یک چینی به مسیح ایمان آورد. موفات می‌گوید که هفت سال انتظار کشید تا نخستین رگه‌هایی از کار روح‌القدس را در سرزمین بِشوانای آفریقا مشاهده نماید. هنری ریچاردز، هفت سال در کنگو زحمت کشید تا اولین نوایمان را در بانزامانتکا به چشم ببیند.

پشتکار داشتن و ثابت قدم بودن، و دعا کردن و زحمت کشیدن؛ کلید بیداری است؛ و در کنارش، چشم‌انتظاری و امید نیز؛ و خدا برای من هم نشانه‌هایی از این امید را نمایان ساخته، امید اینکه تجربۀ اشعیا و ایوب و چارلز کُلسِن در اینجا نیز می‌تواند تکرار شود، اگر که ما نیز مصّرانه در پی خدای قدوس باشیم و در این پشتکار باقی بمانیم. برای نمونه، هفتۀ گذشته، از طرف یکی از اعضای کلیسایمان، نامه‌ای به دستم رسید:

پیش از این فکر می‌کردم که در مورد شناخت خدا به قلّه رسیده‌ام؛ اما خدمت این کلیسا، بالاتر از آن چیزی که برایم قلّه به حساب می‌آمد، مرا به تصویری رفیع‌تر، عظیم‌تر، بزرگ‌تر، و پرجلال‌تر از خدا رساند؛ تصویری که هرگز نمی‌توانستم تصورش را داشته باشم . . . دیدگاهم نسبت به خدا وسیع‌تر و وسیع‌تر گشت؛ و دریافتم که همه‌چیز از شکوه و ابهتِ قدرت مطلقش جاری می‌شود؛ قدرت مطلقی که همه‌چیز را بسنده است. در این ده ماه که در کلیسای بیت‌لحم بوده‌ام، بیداری شگفت‌انگیزی در دلم روی داده است و این شعله، چنان فروزان‌تر و افروخته‌تر شده، که پیش از این، هرگز چنین نبوده است.

وقتی شکوه و ابهت خدا را در قدوسیت مشاهده می‌کنیم؛ و خود را چون گرد و غباری نامطیع می‌بینیم، آن زمان است که بیداری روحانی صورت می‌پذیرد؛ شکستگی، توبه، شادی وصف‌ناپذیرِ بخشیده شدن، «ذائقه برای شکوه و جلال خدا»، تشنۀ قدوسیتش بودن، بیشتر نگریستن، و بیشتر بدان معیار زیستن: این بیداری روحانی است؛ و این بیداری، از دیدن خدا حاصل می‌شود.

**هفت چشمه از خدا، در رویای اشعیا**

اشعیا در فصل ۶:‏۱-‏۴، ما را به رویایش دربارۀ خدا دعوت می‌نماید:

در سالی که عُزیا پادشاه مرد، خداوند را دیدم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود؛ و هیکل از دامنهای وی پر بود؛ و سرافین بالای آن ایستاده بودند، که هر یک از آنها شش بال داشت؛ و با دو از آنها، روی خود را می‌پوشانید؛ و با دو، پایهای خود را می‌پوشانید؛ و با دو، پرواز می‌نمود؛ و یکی دیگری را صدا زده می‌گفت «قدوس قدوس قدوس، یهوه صبایوت؛ تمامی زمین از جلال او مملو است.» و اساس آستانه، از آواز او که صدا می‌زد، می‌لرزید؛ و خانه از دود پر شد.

من در این چهار آیه، هفت چشمه از خدا را مشاهده می‌کنم (دست‌کم هفت مورد).

**۱. خدا زنده است**

نخست اینکه، او زنده است. عُزیا مرده، اما خدا همچنان زنده است. «از ازل، تا به ابد، تو خدا هستی» (مزمور ۹۰:‏۲). وقتی جهان خلق گردید، خدا، خدای زنده بود. وقتی سقراط، جام زهر را سر کشید، خدا، خدای زنده بود. وقتی ویلیام برادفورد، فرماندار شهر مهاجرنشین پِلیموت گشت، خدا، خدای زنده بود. وقتی در سال ۱۹۶۶، توماس آلتایزر اعلان کرد که خدا مرده است؛ و مجلۀ تایم، این خبر را در صفحۀ اولش چاپ نمود، خدا، خدای زنده بود؛ و او الان تا ده تریلیون اعصار دیگر نیز، که همۀ خرده‌گیریهای ناچیز از واقعیتِ او، مانند ناوهای جنگیِ غرق شده در کف اقیانوس آرام، به فراموشی سپرده می‌شوند، زنده خواهد بود. «در سالی که عُزیا پادشاه مرد، خداوند را دیدم.» تا پنجاه سال آینده، در هیچ کجای دنیا، رهبرانی که امروز زنده‌اند، دیگر زنده نخواهند بود. تغییر رهبران دنیا، صد در صد است. تا چشم بر هم زنیم، در صد و ده سالِ آینده، ده میلیارد انسان جدید، به این جهان آمده، و کل چهار میلیارد نفری که امروز زنده‌اند، مانند عُزیا از میان می‌روند؛ اما خدا پابرجا خواهد بود. او هرگز آغازی نداشته، و از این‌رو، برای هستی‌اش به چیزی وابسته نیست. او همواره زنده بوده و همواره نیز زنده خواهد ماند.

**۲. خدا مقتدر است**

دوم اینکه، او مقتدر است. «خداوند را دیدم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود.» در هیچ رویایی که در مورد آسمان بوده، و چشمه‌ای از خدا را نشان داده، هرگز دیده نشده که خدا در حال شخم زدن زمین باشد، یا چمنها را کوتاه کند، یا کفش برق اندازد و جلا دهد، یا گزارش تهیه کند؛ و یا کامیونی را بارگیری نماید. بنیان آسمان در حال فروپاشی نیست؛ و خدا هرگز در قلمروی آسمانی‌اش به بن‌بست نمی‌رسد و درمانده نمی‌گردد. او نشسته است؛ و بر تخت نشسته است. همه‌چیز در آنجا آرام است و او بر همه‌چیز کنترل دارد.

کرسی سلطنت و فرمانروایی بر دنیا، حق خداست. این ما نیستیم که به خدا چنین حقی می‌دهیم که بر زندگی ما اقتدار داشته باشد؛ چه بخواهیم، چه نخواهیم، او صاحبْ اختیار است. این حماقت محض است به گونه‌ای رفتار کنیم که گویی حق داریم خدا را زیر سوال بریم! هم امروز، و هم آینده، ما نیاز داریم به گفتار رک و بی‌پرده‌ای، چون سخنان ویرجینیا اِستِم اونز، که ماه گذشته، در نشریۀ «اصلاح شده» چاپ گشته، گوش فرا دهیم:

بیایید این مطلب را به درستی یاد بگیریم؛ خدا می‌تواند هرچه که دلش می‌خواهد انجام دهد؛ چه بسا اگر بخواهد کسی را ملعون سازد؛ و اگر این موجب خشنودی و رضامندی اوست که کسی را ملعون سازد، پس بی‌چون و چرا تحقق می‌یابد. عملکرد خدا، عملکرد خداست و بس. بدون عمل خدا، چیزی وجود نخواهد داشت؛ از جمله انسانهایی نیز که به خود اجازه می‌دهند خالق همه‌چیز را قضاوت کنند.

مانند این حقیقت که خدا کاملاً مقتدر است، کمتر چیزی یافت می‌شود که باعث فروتنی شود و حس شکوه و ابهتی نفس‌گیر را برانگیزد. خدا بالاترین مسند داوری است؛ بالاترین قانون‌گذار؛ و بالاترین مجری قانون. بالاتر از خدا کسی وجود ندارد که نزدش بتوان فرجام‌خواهی کرد.

**۳. خدا قادر مطلق است**

سوم اینکه، خدا قادر مطلق است. تخت اقتدار او منحصر به فرد است؛ و کرسی اقتدار دیگری مانند او وجود ندارد. تخت سلطنت او رفیع و عالی است. «خداوند را دیدم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود.» کرسی خدا، بالاتر از هر تخت سلطنت دیگری است؛ و این خودْ نمودار قدرت برتر اوست که اقتدارش را به کار می‌گیرد. هیچ اقتداری قادر نیست رو در روی خدا بایستد و مشیّت او را باطل نماید. خدا هر آنچه را قصد کند، به انجام خواهد رساند. «ارادۀ من برقرار خواهد ماند؛ و تمامی مسرّت خویش را به‌جا خواهم آورد» (اشعیا ۴۶:‏۱۰). «با جُنود آسمان، و سکنۀ جهان، بر وفق ارادۀ خود عمل می‌نماید؛ و کسی نیست که دست او را بازدارد» (دانیال ۴:‏۳۵). تحت تأثیر قدرت مطلق خدا (یا حاکمیت او) قرار گرفتن، یا ما را مبهوت و شگفت‌زده می‌سازد؛ یا به وحشت می‌اندازد؛ چرا که خدا یا با ماست، یا بر ضد ما. بی‌تفاوت بودن به قدرت مطلقِ او، صرفاً به این معناست که قدرت او را آنچه که واقعاً هست ندیده‌ایم. برای آنانی که عهد او را نگاه می‌دارند، اقتدار مطلقِ این خدای زنده، پناهگاهی سرشار از شادی و قدرت می‌باشد.

**۴. خدا پرشکوه است**

چهارم اینکه، خدا پرشکوه است. «خداوند را دیدم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود؛ و هیکل از دامنهای وی پر بود.» حتماً تا به حال، تصویرِ عروسهایی را دیده‌اید که لباسشان دورشان ریخته، و پله‌ها و جایی که ایستاده‌اند را پوشانده است. حال به چه معنا خواهد بود اگر که این دنبالۀ یکپارچه، راهروها و صندلیها و جایگاه سرایندگان را هم بپوشاند؟ اینکه جامۀ خدا سراسر هیکل آسمانی را پوشانده، بدین معناست که او خدایی است که جلال و شکوهش بی‌نظیر و بی‌همتاست. پُریِ شکوه و جلال خدا، خود را به هزاران شکل نمایان می‌سازد.

نشریۀ «رِنجِر ریک» در شمارۀ ماه ژانویه، دربارۀ گونه‌ای از ماهیانی نوشته که در عمق تاریک دریا زندگی می‌کنند و از خود نور می‌تابانند. این نمونۀ کوچکی از آن شوکت و جلال است؛ ماهیانی که به چانۀ بعضی از آنها، چراغی آویخته شده، و برخی از آنها نیز دماغهای شب‌تاب داشته، و زیر چشمان بعضی دیگرشان، فانوس دریایی روشن است. در عمق اقیانوس، هزاران گونه از ماهیانی زندگی می‌کنند که از خود نور ساطع کرده، و هیچ‌یک از ما قادر نیستیم که آنها را ببینیم و از دیدنشان به شگفتی درآییم. زیبایی و شگرفی آنها، چشمگیر و خارق‌العاده است. چرا این ماهیان وجود دارند؟ چرا فقط معدودی از آنها وجود نداشته، و یا صرفاً نمونه‌هایی که مثل هم باشند و ساختاری ساده داشته باشند؟ زیرا خدا در شکوه و عظمتش، گشاده‌دست و سخاوتمند است؛ و پُری خلاقیتش، از زیبایی مفرط، لبریز است؛ و اگر جهان هستی بدین‌گونه است، چقدر بیشتر خودِ خداوند باید پرشکوه باشد که با شکوه و شوکتش، جهان را چنین آفریده است.

**خدا تکریم می‌شود**

چهارم اینکه، خدا تکریم می‌شود. «و سرافین بالای آن ایستاده بودند، که هر یک از آنها شش بال داشت؛ و با دو از آنها، روی خود را می‌پوشانید؛ و با دو، پایهای خود را می‌پوشانید؛ و با دو، پرواز می‌نمود.» کسی از ماهیت این شش موجود بالدار و عجیب، که دارای پا و چشم و هوش بودند، باخبر نیست. در هیچ جای دیگری از کتاب‌مقدس، آنها را دیگر هرگز دست‌کم با نام سرافین نمی‌بینیم. با در نظر گرفتن ابهت این صحنه، و قدرت لشکر فرشتگان، بهتر است که تصورمان از آنها این نباشد که کودکانی چاق و تپل و بالدارند که پیرامون خداوند در حال پروازند. در آیۀ ۴، وقتی یکی از آنها سخن می‌گوید، بنیان هیکل به لرزه درمی‌آید. پس بهتر است این‌گونه تصور کنیم که گروهِ هواپیماهای جنگیِ «فرشتگان آبی»، با آرایشی رزمی، در حضور رییس‌جمهور و همراهانش، رزمایش داده و دیوار صوتی را می‌شکنند. هیچ مخلوق فسقلی یا مضحکی در آسمان وجود ندارد، بلکه جملگی مخلوقات، والا و رفیعند.

و نکته اینجاست: آن فرشتگان حتی نمی‌توانند به خداوند نگاه کنند؛ و حتی خود را لایق نمی‌دانند که به حضورش پا گذارند. اگرچه آنها عظیم و پسندیده بوده، و مانند انسانها گناهکار نیستند، اما خالقشان را با فروتنیِ بسیار، تکریم نموده، حرمت می‌نهند. درخشندگی و قدرت فرشتگان، هر انسانی را می‌ترساند؛ اما همان فرشتگان، در ترس قدوس، و در حرمت و تکریم، خود را از شکوه و جلال خدا پنهان می‌سازند. حال، ما که حتی نمی‌توانیم شکوه فرشتگانش را تاب آوریم، چقدر بیشتر در حضور خود خدا به رعشه درآمده و بر خود خواهیم لرزید!

**۶. خدا قدوس است**

ششم اینکه، خدا قدوس است. «قدوس قدوس قدوس، یهوه صبایوت!» یادتان می‌آید که ریپی‌چیپ، آن موش دلاور، در پایان یکی از داستانهای نارنیا به نام «سفر کشتی سپیده‌پیما»، با قایق چوبی‌اش به آخر دنیا سفر کرد؟ واژۀ «قدوس» نیز همان قایق کوچکی است که ما را در اقیانوس زبان، به آخر دنیا می‌رساند. امکانات زبان، برای رساندن معنا و مفهوم خدا سرانجام به انتها می‌رسد و از مرز دنیا، به حیطه‌ای وسیع و ناشناخته وارد می‌گردد. «قدوسیت»، ما را به آستانه می‌رساند؛ و از آنجا به بعد، تجربه کردن خدا، ماورای کلام و گفتار می‌گردد.

دلیل حرفم این است که هرچقدر هم تلاش کنیم تا قدوسیت خدا را تعریف نماییم، در نهایت به اینجا ختم می‌شود که بگوییم، «خدا قدوس است؛ یعنی، خدا خداست.» بگذارید بیشتر توضیح دهم. ریشۀ کلمۀ «قدوس»، احتمالاً به معنای قطع کردن، یا جدا ساختن است. چیزی که مقدس می‌شود، از کاربرد و استفادۀ عمومی (بگوییم امور دنیوی و غیر روحانی)، قطع و جدا می‌گردد. امور زمینی و انسانها، از دنیا جدا گشته و وقف خدا می‌گردند؛ و به این شکل، قدوس می‌شوند. کتاب‌مقدس از زمین مقدس (خروج ۳:‏۵)، محفل مقدس (خروج ۱۲:‏۱۶)، سبّت مقدس (خروج ۱۶:‏۲۳)، امت مقدس (خروج ۱۹:‏۶)، رختهای مقدس (خروج ۲۸:‏۲)، شهر مقدس (نحمیا ۱۱:‏۱)، وعده‌های مقدس (مزمور ۱۰۵:‏۴۲)، مردان (دوم پطرس ۱:‏۲۱)، و زنان مقدس (اول پطرس ۳:‏۵)، کتب مقدس (دوم تیموتائوس ۳:‏۱۵)، دستهای مقدس (اول تیموتائوس ۲:‏۸)، بوسۀ مقدس (رومیان ۱۶:۱۶)، و ایمان مقدس (یهودا ۲۰) نام می‌برد. تقریباً هر چیزی که از استفادۀ عمومی جدا گردد و به خدا اختصاص یابد، می‌تواند مقدس گردد.

اما توجه داشته باشید که وقتی این تعریف را در مورد خودِ خدا به کار می‌بریم، چه می‌شود. خدا را از چه چیزی می‌توانید جدا سازید تا مقدس گردد؟ «خدا بودنِ» خدا خود بدین معناست که او از هر چیزی که خدا نیست، جدا می‌باشد. کیفیتِ خالق و مخلوق، بی‌نهایت با هم تفاوت دارد. خدا بی‌همتاست. او یگانه است. او بی‌تا و منحصر به فرد است؛ و به این معنا، قدوس مطلق می‌باشد. با همۀ این توضیحات، همچنان این تعریف به قوت خود پابرجاست که خدا قدوس است؛ یعنی، خدا خداست.

به عبارتی، اگر قدوسیت انسان از این ناشی می‌شود که از دنیا جدا شده، و وقف خدا گردد، خدا باید به چه کسی وقف گردد، تا قدوسیتش از آن ناشی شود؟ خدا به هیچ‌کس جز خودش وقف نمی‌گردد. این کفر است که بگوییم واقعیتی بالاتر از خدا وجود دارد، که خدا باید به منظور قدوس بودن، مانند او گردد. وقتی در خروج ۳:‏۱۴، نام خدا پرسیده شد، فرمود: «هستم آن که هستم.» هستی و شخصیت خدا را مطلقاً نمی‌توان با چیزی خارج از خودش مشخص نمود. او چون قوانین را نگاه می‌دارد، مقدس نشده، چرا که او خودْ قوانین را نوشت! او چون شریعت را نگه می‌دارد، مقدس نشده؛ شریعت، مقدس است، زیرا خدا را مکشوف می‌نماید. خدا مطلق است؛ اما همۀ چیزهای دیگر، مشتق‌شده می‌باشند.

پس قدوسیتِ او چیست؟ به این سه متن توجه کنید. اول سموییل ۲:۲: «مثل یهوه قدوسی نیست؛ زیرا غیر از تو کسی نیست.» اشعیا ۴۰:‏۲۵: «پس مرا به که تشبیه می‌کنید، تا با وی مساوی باشم؟ قدوس می‌گوید.» هوشع ۱۱:‏۹: «خدا هستم؛ و انسان نی؛ و در میان تو قدوس هستم.» نتیجه اینکه، خدا قدوس است، چرا که او خداست و انسان نیست. (لاویان ۱۹:‏۲؛ و ۲۰:‏۷ را مقایسه کرده، و به شباهتش با ساختار اشعیا ۵:‏۱۶ توجه نمایید.) خدا قیاس‌ناپذیر است. جوهر الهیِ منحصر به فرد و مطلق خدا، قدوسیت است. قدوسیت او، هویت و اعمال او را مشخص می‌سازد؛ و هیچ‌کس آن را تعیین نمی‌کند. قدوسیت خدا، همان چیزی است که او را خدا می‌سازد؛ و کسی جز او خدا نیست و نخواهد بود. قدوسیتش را ابهتش، الوهیتش، عظمتش بنامید. قدوسیت او ارزش اوست، همچون مرواریدی که در خودْ ارزشمند و گران‌قدر است. سرانجام، زبان گفتار به پایان می‌رسد. ما در واژۀ «قدوس»، در سکوت مطلقِ تکریم و شگفتی و ترس آمیخته به احترام، به آخر دنیا سفر کرده‌ایم. در مورد شناخت خدا، گفته‌ها بسیار است، اما ماورای کلام می‌باشند. «خداوند در هیکل قدس خویش است؛ پس تمامی جهان به حضور وی خاموش باشد» (حبقوق ۲:‏۲۰).

**خدا پرجلال است**

اما پیش از سکوت، و پیش از آنکه بنیان به لرزه درآید و دود همه‌جا را فرا گیرد، هفتمین و آخرین درس را دربارۀ خدا فرا می‌گیریم. خدا پرجلال است. «قدوس قدوس قدوس، یهوه صبایوت؛ تمامی زمین از جلال او مملو است.» جلال خدا، نمودار قدوسیتش است. قدوسیت خدا، کمال قیاس‌ناپذیر ذات الهیِ اوست. جلال او، قدوسیتش را آشکار می‌سازد. «خدا پرجلال است»، یعنی: قدوسیت خدا عیان گشته است. جلال او، مکاشفه‌ای آشکار از راز قدوسیتش است. خدا در لاویان ۱۰:‏۳ می‌فرماید: «از آنانی که به من نزدیک آیند، تقدیس کرده خواهم شد؛ و در نظر تمامی قوم، جلال خواهم یافت.» وقتی خدا قدوس بودنش را نشان می‌دهد، آنچه می‌بینیم، جلالش خواهد بود. قدوسیت خدا، جلالِ نهان و پوشیدۀ خداست؛ و جلال او، قدوسیت مکشوف‌شده‌اش می‌باشد.

وقتی سرافین می‌گویند: «تمامی زمین از جلال او مملو است»، به این دلیل است که از عرش آسمان، می‌توانید آخر دنیا را ببینید. از این پایین، چشم‌اندازِ جلال خدا بسیار محدود است. ولی محدود بودنش عمدتاً به این دلیل است که ما به امور جزیی و پیش پا افتاده اهمیت داده و آنها را ترجیح می‌دهیم. طبق تشبیه سورن کی‌یرکِگارد، ما مثل مردمی هستیم که شبانگاه سوار بر درشکه شده، و به خارج از شهر رفته تا جلال خدا را مشاهده کنیم؛ در حالی که بالای سرمان، در سمت دیگرِ صندلیهای درشکه، فانوسی روشن است. تا زمانی که این نور مصنوعی، سر ما را در بر گرفته، آسمانِ بالای سرمان خالی از جلال است. ولی اگر باد پرفیض روح‌القدس، چراغ زمینیِ ما را خاموش کند، در آن تاریکی، آسمانِ خدا مملو از ستارگان خواهد بود.

آن روز خواهد آمد که خدا بدمد؛ و هر جلالی را که با جلالش در رقابت است، خاموش نموده، و در شکوه و عظمتِ پرابهتش، قدوسیت خود را بر هر مخلوق متواضع و فروتنی آشکار نماید. اما نیازی نیست صبر کنید. ایوب، اشعیا، چارلز کُلسِن، و بسیاری از شما، خود را فروتن نموده، تا مصّرانه، در پی خدای قدوس بروید؛ و ذائقۀ خود را برای عظمتش پرورانده‌اید. به شما، و همۀ کسانی که به تازگی، طعم این عظمت را چشیده‌اید، از طرف خدا، خدایی که تا ابد زنده، مقتدر، قادر مطلق، پرشکوه، تکریم‌شده، قدوس، و پرجلال است، چنین وعده می‌دهم: «مرا خواهید خواند؛ و آمده، نزد من تضرّع خواهید کرد؛ و من شما را اجابت خواهم نمود؛ و مرا خواهید طلبید؛ و چون مرا به تمامی دلِ خود جستجو نمایید (مصّرانه در پی من باشید)، مرا خواهید یافت» (ارمیا ۲۹:‏۱۲-‏۱۳).